

بر خوانِ سعدی (نقد و بررسی شرح خطیب رهبر بر غزلیات او)

فرح نیازکار

برای دستیابی به معانی ابیات غزلیات سعدی، با زبان او باید آشنا گردیم. زبانی که سعدی در غزل اختیار کرده بر سنت و ساخته گذشتگان و آفریده هنرمندانۀ خودِ او استوار است. روابط ساختاری این زبان، همچون زبان هر شاعر اصیل، فراتر از روابط دستوری زبان معیار است و برای تشخیص آنها باید ویژگی‌های آن را یافت تا بتوان معنای مراد شاعر را در بافت‌های گوناگون تمیز داد. همچنین باید بستر فرهنگی خاصی را که واژه‌ها و تعبیرات در آن پرورده شده‌اند شناخت تا بتوان هالۀ معنایی آنها را، که حامل مایه‌های عاطفی و تجربه‌های قومی و فردی‌اند، به فراست دریافت و از برخی لغزش‌ها در تفسیر ایمن ماند.

با توشه‌ای از این دست، می‌کوشیم شرح برخی از ابیات غزلیات سعدی را در چاپی حاوی معنی و شرح ابیات و اوزان اشعار که وی به دست داده به محک نقد بسنجیم.

وقتی در آبی تا میان دستی و پای می‌زدم اکنون همان پنداشتم دریای بی پایاب را
شارح «دستی و پای می‌زدم» را «برای رهایی کوشش می‌کردم» معنی کرده؛ اما «در آبی تا میان (= کمر)» خطر غرق شدن وجود ندارد تا به «کوشش برای رهایی» نیاز افتد. معنای مراد همان «شنا کردن» است منتها شنای ناشیانه که «به دست و پا زدن» تعبیر شده است.

حديثِ عشق نداند کسی که در همه عمر به سر نکوفته باشد در سرایی را
شارح مصراع دوم را «آن که... سرش از برخورد با درگاه سرای معشوق آسیب نبیند» معنی
کرده است. به نظر می‌رسد مراد از «در سرا به سر کوفتن» «با تمام وجود طالب چیزی بودن و
سماجت در نیل به آن» باشد.

صافی چو بشد به دور سعدي زين پس من و دُردي خرابات
شارح مصراع اول را «چون، باگذشت روزگار، سعدي صافی درون شد» معنی کرده است. به نظر
می‌رسد معنای بیت چنین باشد: «چون می صافی (بی دُرْد) به دور سعدي از میان رفته، از این پس من
و می دُرْد آلود خرابات». ضمناً در «دور سعدي» - «روزگار سعدي» و «نوبت سعدي در گردش ساغر» -
ایهام به کار رفته است.

خداوندان عقل این طرفه بینند که خورشیدی به زیر سایبان است
شارح مصراع دوم را «که مهر تابان زیبایی (یار) در زیر پرده جای گزیده است» معنی کرده و
به مضمون ظریف سنتی آن اشاره‌ای نکرده است که خورشید کنایه از طلعت محبوب و
سایبان کنایه از زلف او است. همین مضمون در بیت بسیار زیبای سایبان یاسمنش را همه
از سنبل تر خوابگه نرگین او را ز گلِ پربارست (رضی الدین نیشابوری، شاعر و دانشمند قرن ششم
هجری) آمده که، در آن، یاسمن روی یار، سنبل زلف او، نرگس چشم او، و گلِ پربار رخسار
اوست و احتمالاً، به قرینه وجود سایبان در هر دو بیت، سعدي به آن نظر داشته است.

هزار سرو به معنی به قامت نرسد وگر چه سرو به صورت بلند بالایی است
شارح «به معنی به قامت نرسد» را «به حقیقت و به راستی به پایه بالای موزون تو نمی‌رسد» معنی کرده،
حال آنکه مراد از «به معنی»، در مقابل «به صورت» در مصراع دوم، «به لحاظ معنوی» است.
شاعر می‌خواهد بگوید: هر چند سرو به ظاهر بلندبالاست، به قامت معنوی تو نمی‌رسد.

بارها روی از پریشانی به دیوار آورم و ر غم دل با کسی گویم به از دیوار نیست
شارح «روی به دیوار آوردن» را به معنی حقیقی گرفته، حال آنکه کنایه از «خلوت گزیدن و گوشه
گرفتن و از خلق دوری گزیدن» است، به قرینه «ور غم دل با کسی گویم» که بهتر از «دیوار»

بی‌خاصیت و خاموش و عاجز از غمگساری نیست.

مژده از من ستان به شادی وصل گـر بـمیرم به درد هـجرانت

شارح مراد از «به شادی وصل» را «وصال در سرای دیگر» گرفته که، در بیت، اشاره‌ای به آن نیست. حاصل معنای بیت چنین به نظر می‌رسد که «اگر به درد هجرانت بمیرم، چنان شاد خواهم بود که گویی به وصلت رسیده‌ام». شاعر، در ابیات متعدّد از غزل‌های خود، این مضمون (شادمانی از جان سپردن در عشق محبوب) را آورده است. نمونه‌های آن است:

اینم قبول بس که بمیرم بر آستان	تا نسبتم کند که خدمتگزار اوست
نه گر قبول کنندت سپاس داری و بس	که گر هلاک شوی منتی‌پذیر از دوست
بیا که در قدمت اوفتم وگر بگوشی	نمیرد آن که به دست تو روح بسپارد
روزی اندر خاکت اتمم و ر به بادم می‌رود سر	کان که در پای تو میرد جان به شیرینی سپارد

روز همه سر برکرد از کوه و شب ما را سر برنگند خورشید الا ز گریبانت

شارح «خورشید» در مصراع دوم را «مهر درخشان» مراد گرفته، در حالی که پیداست آن طلعت یارست که از «گریبانش سر برمی‌کند».

شمشیر کشیدست نظر بر سر مردم چون پای بدارم که ز دستم سپر افتاد

شارح «شمشیر» را به معنای حقیقتی («تیغ») گرفته و «نظر» را نه از معشوق بلکه از نگرنده «بر چهره خوبان» دانسته، در حالی که «شمشیر» استعاره مصرّحه از «مژه» نگار است و معنای بیت چنین است: نگاه تو، به مژه، شمشیر بر سر مردم کشیده است، چگونه پایداری کنم که سپر دفاع از دستم افتاد.

مردم زیر زمین رفتن او پندارند کافتاب است که بر اوج برین می‌گذرد

شارح «زیر» را در «زیرزمین» «مصحف» (کذا) «روی» پنداشته، در حالی که در «زیر زمین» تحریفی رخ نداده و مراد از آن جنّ و دیو و پری است. در مرزبان‌نامه (← سعدالدین وراوینی، ج ۱، ص ۱۹۱) آمده است: «و دیوان از آن مباحثه، مثل: کالباحث عن حثفه بظلفه*، پشیمان شدند. از آن جایگاه جمله هزیمت گشتند و خیبت* و خسار* بهره ایشان آمد، و زیر زمین رفتند و در وهّدات* و

غایرات * مسکن ساختند».

* همچون گوسفندی که با سُم خود مرگ خویش را جستجو می‌کرد [خاک را پس می‌زد که زیر آن کاردی نهفته بود، پیدا شد برای سر بریدنش]. * خبیث، خسران و ناکامی * خسار، ضرر و زیان * وَهْدَه (جمع وَهْدَات)، مغاک، گودال * غایر، زمین پست در لیلی و مجنون آمده است:

بر روی زمین ز سگ دوان تر وز زیرزمینان نـهـان تر

(نظامی، ص ۱۵۱)

ضمناً، در بیت، «اوج برین» و «زیرزمین» مصداق صنعت طباق‌اند.

گر کند روی به ما یا نکند حکم او راست پادشاهیست که بر مُلکِ یمین می‌گذرد
شارح «ملک یمین» را «آنچه در قبضه تصرف کسی باشد» معنی کرده است. بی‌گمان معنی آن «عبد و بنده و کنیز است» برگرفته از تعبیر قرآنی در آیه سوم از سوره نساء: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُغَدِّلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ...» «و اگر بیم آن دارید که عادلانه رفتار نکنید به یک زن یا ملک یمین [کنیز] خود اکتفا کنید».

سعدي مضمونِ مصراعِ اوّل بیت را در غزل‌هایی دیگر نیز آورده است:

گر یک نظر به گوشه چشم ارادتی با ما کنی وگر نکنی حکم از آنِ توست
روی ار به روی ما نکنی حکم از آنِ توست بازاً که روی در قدامت بگستریم

دیدارِ دلفروزش در پایم ارغوان ریخت گفتارِ جانفزایش در گوشم ارغنون زد
شارح، در معنی مصراعِ اوّل بیت، آورده: «چهره دلارایش گل ارغوان در قدم من نثار کرد»، و، با این تفسیر، مقام معشوق را فرود آورده است. به نظر می‌رسد که پایم در مصراعِ اوّل محرف کامم و مراد از ارغوان «شراب» باشد، چنانکه حافظ گوید:

شراب ارغوانی را گلاب اندر قلدح ریزیم نسیم عطرگردان را شکر در مجمر اندازیم
بدین قرار، حاصل معنای مصراعِ اوّل بیت چنین خواهد بود: «دیدار دلفروز یار در کامم شراب ارغوانی ریخت». ضمناً می‌گساری با نوای ساز مناسبت دارد که گفته‌اند:

اسبی که صفیرش نرنی می‌نخورد آب نی مرد کم از اسب و نه می‌کمتر از آبست

روی تاجیکانه‌ات بنمای تا داغ حبش آسمان بر چهره ترکان یغمایی کشد
در تفسیر شارح، به این نکته اشاره نشده که مراد از داغ حبش کشیدن «بند ساختن» است
چنانکه خاقانی گفته:

می‌آید رومی جهانجوی داغ حبشی کشیده بر روی
(خاقانی، ص ۲۰۰)

ضمناً سعدی ترک و تاجیک را، به رسم معهود خود، طباق آورده است:
شاید که به پادشه بگویند تُرک تو بریخت خونِ تاجیک

انگبین رویان نترسند از مگس نوش می‌گیرند و نشتر می‌زند
شارح «انگبین رویان» را صورت جمع «انگبین رو» گرفته و «آن که حُسن درخ وی باشد» معنی
کرده؛ در معنای مصراع دوم نیز آورده است: «عاشقان نیکوان را نوش می‌انگارند و حال آنکه
معشوق زیبا نیش می‌زند». اما «انگبین رویان» یا، بر طبق ضبط چاپ یغمایی، «انگبین رویان» صیغه
جمع «انگبین روی» یا «انگبین روب» (قس جارو / جاروب) است. مگس نیز «نحل» یا «زنبور عسل»
است. شاعر می‌خواهد بگوید: «بردارندگان عسل از زنبور عسل نمی‌ترسند، عسل می‌گیرند و زنبور
نیش می‌زند». ضمناً شارح می‌گیرند (در «نوش می‌گیرند») را «می‌انگارند» معنی کرده که به‌کُل
بیراه است.

در به روی دوست بستن شرط نیست در ببندی سر به دربر می‌زند
شارح نسخه بدل «به دل» «به جای «به در» را معتبر دانسته و، بر آن اساس، بیت را چنین
معنی کرده است: «در به روی یار نگشادن درست نیست... و اگر در ببندی، یار از در دل درآید». اما این
پیچیده‌گویی خورای سعدی نیست. بیت به همان صورت ساده‌ترش مضمونی را
در بر دارد که شاعر به تکرار در غزل‌هایش آورده است و می‌خواهد بگوید: «بستن
در به روی دوست شایسته نیست؛ اگر ببندی، دوست به سر در را می‌کوبد (کنایه از سماجت و لابه و
التماس)».

غرقه در بحر عمیق تو چنان بی‌خبرم که مبادا که چه دریا به ساحل نکند

شارح تصحيح اين بيت را ممتنع و معنی آن را نامعلوم دانسته است. اما اگر، در مصراع دوم، به جای چه، مطابق ضبط چاپ‌های یغمایی (ص ۳۷۶) و یوسفی (ص ۲۱۲)، زِ بگذاریم همچنین نکند را، به تصحيح قیاسی، مصحّف فکند بشماریم، بیت معنای محصلی پیدا می‌کند به این شرح: «در بحر عمیق تو چنان غرقه و بی‌خبرم که [بیم از آن دارم] مبادا مرا از دریای [عشقت] به ساحل [امن و آسایش] افکند» که با یکی از ویژگی‌های سبکی سعدي (ایجاز حذف) نیز همخوان است.

آه سعدي جگر گوشه نشینان خون کرد خُرم آن روز که از خانه به صحرا آید
شارح مصراع دوم را «خوشا روزی که دلبران از خانه به عزم تماشا به صحرا بخرامند» معنی کرده، حال آنکه در بیت سخنی از دلبران نیست. وانگهی خُرمی در آن است که گوشه‌نشین به صحرا آید.

سحر چشمان تو باطل نکند چشم آویز مست چندان که بکوشند نباشد مستور
شارح، در شرح بیت، از این نکته ظریف یاد نکرده که مست، در مصراع دوم، به چشم مست (خواب‌آلود) معشوق اشاره دارد. همچنین چشم‌آویز در مصراع اول کنایه از تعویذ باطل‌کننده سحر به نظر می‌رسد.

بوسه دهم بنده وار بر قدمت و سرم در سر این می‌رود بی سرو پای مگیر
شارح بی سرو پای مگیر را «یک تن بیدل خوار و بینوا را به حساب میاور» معنی کرده که به مراد شاعر نزدیک است و، در همان جهت، عبارت را «بی سرو پای [که من باشم] گو مباش» می‌توان معنی کرد.

چند خواهی چو من بر این لب چاه مُتَعَطِّش بر آب حیوانش
شارح چند را «تاکیدی» معنی کرده حال آنکه معنی مراد «چند تن» به نظر می‌رسد.

در آبگینه اش آبی که گر قیاس کنی ندانی آب کدام است و آبگینه کدام
شارح آب را در مصراع اول «روشنی و ناب» معنی کرده است. اما، با توجه به بیت‌های پیش و پس از بیت شاهد، آب را به معنی «شراب» می‌توان گرفت که، در آن صورت، مصراع دوم

مضمونی پیدا می‌کند که در اشعار عربی و فارسی شاهد دارد. صاحب بن عبّاد گفته است:

رَقُّ الرُّجَاجِ وَ رَقَّتِ الخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَ تَشَاكَلِ الأُمُرُ
فَكَأَنَّمَا خَمْرٌ وَلَا قَدَحٌ وَ كَأَنَّمَا قَدَحٌ وَلَا خَمْرٌ

عراقی نیز آورده:

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مُدام*
همه جام است نیست گویی می یا مُدام* است نیست گویی جام

* مُدام، شراب

گر من ز محبتت بمیرم دامن به قیامت بگیرم

شارح مصراع دوم را «در ستاخیز دست در دامن تو زنم» معنی کرده، حال آنکه معنای مراد «در قیامت دامنت را می‌گیرم (از تو دادخواهی می‌کنم)» است. در چاپ فروغی، راجع به ضبط بگیرم آمده است: «به اتفاق نسخ قدیم و در نسخ چاپی، نگیرم و ظاهراً صحیح‌تر است» و این ضبط با موضع و موقف سعدی در قبال معشوق وفق دارد.

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن وگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم

شارح، درباره این بیت، چنین اظهار نظر کرده است: «بیت با تخلص سعدی الحاقی است و معنی مستقیمی ندارد». ضمناً، در ضبط «به سوی تو باشم»، به را مصحّف نه دانسته‌اند (← واجد در منابع) که، در آن صورت، بیت معنای محصل قابل قبول پیدا می‌کند.

هرکس به زمان خویشتن بود من سعدی آخر الزمانم

شارح، در معنای بیت، تنها آن را به نثر درآورده و نشان نداده است که شیخ چرا خود را آخر الزمانی می‌خواند. بنابر توضیح خیراندیش (ص ۶۱)، از اواخر قرن ششم تا پاره‌ای از قرن هفتم را آخر الزمان می‌پنداشتند. زردشتیان نیز بر این باور بودند که سه گزند به ایران‌شهر خواهد رسید که یکی از آن سه به زمان حمله مغول نزدیک بوده است و اینکه سعدی خود را آخر الزمانی خوانده مبتنی بر همین باور بوده است.

نه هاونم که بنالم به کوفتی از یار چو دیگ بر سر آتش نشان که بنشینم

بر تفسیر شارح این را می‌افزاییم که سعدی این مضمون را در ابیات دیگری از غزل‌های خود، به عبارات متنوع آورده است. نمونه‌های آن است:

هاون از یار جفا بیند و تسلیم شود تو چه یاری که چو دیگ از غم دل جوش کنی
هاونا گفتم از چه می‌نالی وز چه فریاد می‌کنی هموار
گفت خاموش چون شوم سعدی کاین همه کوفت می‌خورم از یار

نگویمت که گلی بر فراز سرو روان که آفتاب جهانتاب بر سرِ عَلمی
شارح در معنای مصراع دوم آورده: «بلکه مهرگیتی فروز بر فراز درفشی افراشته باشی»، حال آنکه عَلم به قامت محبوب اشاره دارد که آفتاب طلعت وی بر سر آن جای دارد.

شرف نفس به جودست و کرامت به سجود هرکه این هردو ندارد عدمش به که وجود
شارح بیت را در همین صورت معنی کرده اما اگر مصراع اول را شرف نفس به جودست و
کرامت نه سجود بخوانیم، بیت معنای لطیف‌تری پیدا می‌کند.

منابع

- حافظ، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، زوار، تهران ۱۳۶۹.
- خاقانی شروانی، بدیل بن علی، ختم‌الغراب (تحفة العراقین)، به تصحیح و تعلیقات یوسف عالی عباس‌آباد، سخن، تهران ۱۳۸۶.
- خیراندیش، عبدالرسول، «سعدی آخرالزمان»، سعدی‌شناسی، دفتر پنجم، مرکز سعدی‌شناسی، شیراز ۱۳۸۱، ص ۶۰-۶۷.
- سعدی، غزلیات، به تصحیح حبیب یغمائی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۱.
- ، کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶.
- ، دیوان غزلیات استاد سخن سعدی شیرازی، با معنی واژه‌ها و شرح ابیات و ذکر وزن...، به کوشش خلیل خطیب رهبر، دو جلد، مهتاب، تهران ۱۳۷۷.
- ، غزل‌های سعدی، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ سخن، تهران ۱۳۸۵.
- عراقی، مجموعه آثار فخرالدین عراقی: غزلیات، قصاید، قطعات...، به تصحیح و توضیح نسرین محتشم (خزاعی)، زوار، تهران ۱۳۸۶.
- نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، به تصحیح حسن وحید دستگردی و به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران ۱۳۷۶.

محفوظ، حسین علی، منتبّی و سعدی و مآخذ مضامین سعدی در ادبیات عربی، روزنه، تهران ۱۳۷۷.
وراوینی، سعدالدین، مرزبان‌نامه، به تصحیح محمد روشن، نشر نو، تهران ۱۳۶۷.

